

به نام خدا

حضور در وضعیت صفر

راز نهایی محدودیت صفر

در جست و جوی معجزات با هواپونوپونو

جو ویتالی

مژگان جمالی



سرشناسه	ویتال، جو، ۱۹۵۳ - م. Vitale, Joe
عنوان و نام پدیدآور	حضور در وضعیت صفر؛ جو ویتالی؛ مؤگان جمالی- ویراستار: آزاده فرزادفر
مشخصات نشر	تهران: کتیبه پارسی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۳۵۳ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	978-600-99700-2-5
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
یادداشت	At zero : the final secret to »zero limits« : the ... 2014 .quest for miracles through
موضوع	موفقیت -- جنبه‌های مذهبی
موضوع	Success -- Religious aspects
موضوع	شفا -- جنبه‌های مذهبی
موضوع	Healing -- Religious aspects
شناسه افزوده	جمالی، مؤگان، ۱۳۶۴ - مترجم
شناسه افزوده	jamali, mozhgan, mozhgan
رده بندی کنگره	۱۳۹۷/م۸/۶۵۸۶۵
رده بندی دیویی	۲۰۴/۴
	شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۱۱۶۳۶



نشانی: تهران، خ انقلاب، ک فخرآری، ک فراهانی شرقی، ک یکم، پ ۲، زنگ ۱

فروشگاه اینترنتی: www.katibeparsi.com

رایانامه: Katibe.parsi.1393@gmail.com

تلفن ناشر و مرکز پخش ۱: ۰۹۱۹۲۳۰۰۰۵۳ و ۰۹۱۹۳۸۰۶۳۸۱ و ۰۲۱-۶۶۴۰۹۴۲

مرکز پخش ۲: موسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

ناشر: کتیبه پارسی نام کتاب: حضور در وضعیت صفر

نویسنده: جو ویتالی مترجم: مؤگان جمالی

طرح جلد: سپیده صاحب قلم ویراستار: آزاده فرزادفر

آماده سازی و اجرا: فاطمه رشیدی، عباس امیدی صفحه‌آرایی: حروفچینی راه شهاب

ناظر چاپ: فروردین باقرنژاد لیتوگرافی: چاووش چاپ و صحافی: شمیم

نوبت چاپ: سی و یکم / ۱۴۰۳ (چاپ اول زمستان ۱۳۹۷، ویرایش دوم پاییز ۱۳۹۹) تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۷۰۰-۲-۵

هرگونه کپی برداری، تکثیر کلی یا جزئی از مطالب کتاب یا طرح جلد، اجرا و

خوانش صوتی بیش از ده درصد و یا کل کتاب بدون اجازه‌ی کتبی ناشر پیگرد

قانونی دارد و به هر صورت برای متخلف، «کارما» به دنبال خواهد داشت.

قیمت: ۲۲۵۰۰۰ تومان

تمجید از «حضور در وضعیت صفر»

«کتاب جدید جو دقیقاً همان چیزی بود که فکرش را می‌کردم؛ باورنکردنی! داستان‌های جالب و بینش‌های روشن‌گر او در این کتاب روحیه‌ی من را دوچندان کرد و جانم را سرشار از عشق نمود. این کتاب، دری واقعی به‌روی معجزات می‌گشاید.»

جانت بری اتوود^۱ یکی از نویسندگان کتاب پرفروش نیویورک تایمز؛ «تست علاقه^۲»

«دکتر جو ویتالی در کتاب حضور در وضعیت صفر تجربه‌ی بیداری خویش را با ما سهیم می‌شود. او در این کتاب، آسیب‌پذیر و در عین حال ژرف‌اندیش است و اسرار هواپونوپونوی اصیل را که قدرت‌بخش و الهام‌بخشند با ما درمیان می‌گذارد. اگر می‌خواهید به وضعیت صفر برسید، جایی که در آن هیچ باور محدودکننده‌ای وجود ندارد جداً پیشنهاد می‌کنم این کتاب را بخوانید.»

دکتر استیو جی جونز^۳
هیپنوتیزم درمانگر بالینی

«جو ویتالی با کتاب محدودیت صفر^۴ روش باورنکردنی درمان با هواپونوپونو را به دنیا شناساند. حالا او با این کتاب وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود، لایه‌ای

1 Janet Bray Attwood

2 The Passion Test

3 Dr Steve G. Jones

4 Zero Limits کتاب محدودیت صفر توسط مترجم حاضر خانم مزگان جمالی ترجمه و

توسط انتشارات کتیبه پارسی به چاپ چهل و هفتم رسیده است.

عمیق‌تر را می‌شکافد و جوهره‌ی واقعی و جادوی نهفته در پسِ اسرار باستان را آشکار می‌کند... این کتاب را حتما باید خواند.»

نیک اورتنر^۱ نویسنده‌ی کتاب پرفروش نیویورک تایمز؛ «راه‌حل ضربه»

«بر اساس این کتاب باید فیلمی ساخت. این کتاب شاهکاری از واگویی‌های داستانی و فاش گفتن نحوه‌ی عملکرد روش شفاذهی مردمان هاوایی، هواپونوپونو است.»

بارنت بین^۲ تهیه‌کننده‌ی فیلم «چه رویاهایی به واقعیت تبدیل می‌شوند»^۳ و «پیشگویی سلسنتین»^۴

www.ketab.ir

1 Nick Ortner

2 Barnet Bain

3 What Dreams May Come

4 The Celestine Prophecy

آیا آماده‌اید تا رها شوید؟ آیا می‌خواهید معجزات را تجربه کنید؟ آیا حاضرید با هم محدودیت‌ها را به یک‌باره ذوب کنیم؟

تقریباً تمام آنچه انجام می‌دهید از ناخودآگاه‌تان سرچشمه می‌گیرد. ضمیر ناخودآگاه باعث می‌شود براساس برنامه‌ای عمل کنید که روح‌تان هم از وجود آن بی‌خبر است. اگر بر روی سیستم باورهایتان کار نکنید درواقع بی‌آنکه بدانید به آن اجازه می‌دهید تمام رشته‌هایتان را پنبه کند. واقعیت این است که شما خیلی بیشتر از آنچه تصورش را می‌کنید بر روی ناخودآگاه‌تان قدرت و تسلط دارید. کتابی که هم‌اکنون در دست دارید به شما کمک می‌کند به راحتی مشکلات موجود در برنامه‌هایتان را با تبدیل خود به بخشی از راه‌حل، و در نهایت با بیدار شدن برطرف کنید.

کتاب پیشین جو ویتالی (نویسنده‌ی کتاب‌های پرفروش متعدد) دستاورد بسیار ویژه‌ای است برای خودیاری؛ این کتاب به افرادی که بیش از اندازه کار می‌کنند و از استرس رنج می‌برند کمک می‌کند تا با روشی ساده بر موانع فائق بیایند و به اهدافشان نائل شوند. این کتاب، نخستین کتابی بود که به آشکار کردن روش پر رمز و راز هاواییایی به نام هواوپونوپونو پرداخت؛ روش اسرارآمیزی که می‌توانست به افراد کمک کند سلامتی، ثروت، شادی و فراوانی آنها را تجربه کنند. این کتاب، داستان جذاب شفا یافتن یک بخش پر از مجرمان روانی یک آسایشگاه را توسط درمانگری نامعمول بازگو می‌کند و تاکنون توانسته به ده‌ها هزار خواننده در سرتاسر جهان قدرتی ارزانی دارد تا به هر آنچه تاکنون آرزو داشته‌اند دست یابند.

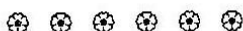
حضور در وضعیت صفر دقیقاً ادامه‌دهنده و مکمل راه محدودیت صفر است. حضور در وضعیت صفر داستان‌های جدیدی را بازگو می‌کند، فرآیندهای جدیدی را شرح می‌دهد و شفادهنده‌های جدیدی را معرفی می‌کند. این کتاب شما را به مرحله‌ی چهارم بیداری که «رسیدن به روشنگری» است، رهنمون می‌شود.

این روش ساده‌ی درمان، زندگی‌ها را زیر و رو می‌کند. شما به کمک فرایند «پاکسازی» و تکرار عبارات «دوستت دارم»، «متأسفم»، «لطفاً مرا ببخش» و «سپاسگزارم» موفق خواهید شد همه‌ی برنامه‌هایتان و همه‌ی باورهای را که از وجودشان بی‌خبرید، از ناخودآگاه‌تان پاک کنید و سفر سراسر ماجرای زندگی را

به سهولت بیمایید. هر چه بیشتر پاک کنید به وضعیت صفر، معجزه‌وار و سحرگونه‌ی زندگی، نزدیک‌تر خواهید شد و از محدودیت‌ها فارغ‌تر! زندگی همیشه چالش‌های جدیدی برایتان دارد. هواپونوپونو ابزارهایی را که برای رهایی از قید و بندها و گشودن درهای وجودتان به‌روی فرصت‌های بیکران الهی نیاز دارید، در اختیارتان قرار می‌دهد و در طول سفر زندگی راهنمای‌تان خواهد بود.

دکتر جو ویتالی در این کتاب فراوانی حکمتی را به روی‌تان می‌گشاید که شما را در مسیر رسیدن به روح الهی یا همان وضعیت صفر یاری می‌رساند. جو ویتالی نویسنده‌ی مشهور و جهانی، سخنران، موسیقیدان، شفادهنده، ستاره‌ی سینما و استاد تمرینات عملی هواپونوپونوی مدرن است. او همچنین شفادهنده‌ی رسمی ریکی، استاد رسمی چی کونگ، هیپنوتیزم‌درمانگر رسمی بالینی، استاد رسمی ان‌ال‌پی و رهبر روحانی انتصابی است. او دارای مدرک دکترای در رشته‌ی علوم متافیزیک و نویسنده‌ی کتاب‌های پرفروشی چون «عامل جذب»، «کتابچه‌ی دستورالعمل مفقوده‌ی زندگی» و کتاب‌های دیگری از جمله «محدودیت صفر» (به همراهی دکتر هولن)، «دوره‌ی بیداری»، «توشتار هیپنوتیک» و «کلید» است. دکتر ویتالی همچنین یکی از ستاره‌های برجسته‌ی فیلم پربیننده‌ی راز و همچنین برگزارکننده‌ی دوره‌های مربیگری معجزات است. او خارج از شهر آستین نگزاس زندگی می‌کند.





سلب ادعا

هدف از ارائه‌ی مطالب این کتاب، تشخیص، معالجه و درمان بیماری‌ها یا پیشگیری از ابتلا به آنها نیست. اگر در رابطه با سلامتی خود با مشکل خاصی مواجه شده‌اید با پزشک خود یا سایر متخصصان حوزه‌ی سلامت مشورت کنید. نویسنده، مترجم و ناشر این کتاب، مطلب حاضر را صرفاً جهت افزایش اطلاعات و سرگرمی، و همچنین الهام‌بخش بودن آن تقدیم حضورتان می‌کنند.



مناجات نویسنده

آه ای روان بیکران و الهی
از طریق روح والای من که آن را دوست می‌داری
این فصل را از هر آنچه منفی است پاک کن
از درون، و هم از بیرون
باشد که مرکب شایسته‌ای برای حضورت باشد



فهرست

صفحه

عنوان

۱۳.....	پیش‌گفتار: تجربه‌ی من با مورنا سیمثونا
۲۱.....	تقدیر و تشکر
۲۳.....	مقدمه: در ابتدا
۳۳.....	فصل اول: اتفاقات آزاردهنده شروع به رخ دادن می‌کنند
۴۵.....	فصل دوم: شما هرگز آن آدم قبلی نمی‌شوید
۵۹.....	فصل سوم: آیا مورنا دیوانه است؟
۷۳.....	فصل چهارم می‌شود هواپوونوپوونوی اصلیل سرپا بایستد تا همه آن را ببینند؟
۸۳.....	فصل پنجم: بالاخره تفصیل چه کسی است؟
۸۹.....	فصل ششم: این برنامه‌ها از کجا می‌آیند؟
۹۳.....	فصل هفتم: تغییر نقطه‌ی قدرت: تاثیر تلقین
۱۰۵.....	فصل هشتم: آینده‌ی جادویی
۱۱۵.....	فصل نهم: قانون جذب در برابر هواپوونوپوونو
۱۲۹.....	فصل دهم: حتی در آن صورت... قصدها وهمی بیش نیستند!
۱۳۵.....	فصل یازدهم: جعبه‌ی آرزوها یا جعبه‌ی هدایا
۱۴۱.....	فصل دوازدهم: هنر جذب نکردن
۱۴۷.....	فصل سیزدهم: روش‌های جدید پاکسازی
۱۶۱.....	فصل چهاردهم: آیا مشکلی دارید؟
۱۷۱.....	فصل پانزدهم: معجزه‌ی پنجم
۱۷۷.....	فصل شانزدهم: رازهای دیگری از رویدادهای محدودیت صفر
۱۸۳.....	فصل هفدهم: واقعا چنین اتفاقی افتاد؟ دروغ شاخدار
۱۹۳.....	فصل هجدهم: چطور آیین خود را آغاز کنید، عشق منبع حیات است
۲۰۱.....	فصل نوزدهم: معجزه‌ی هواپوونوپوونو

کلام آخر: فرا گرفتن همه چیز در مورد هُنگ	۲۰۷
پیوست الف: پرسش و پاسخ در مورد هواپونوپونو	۲۱۱
پیوست ب: مدیتیشن وایت‌بورد	۲۱۶
پیوست ت: مصاحبه‌ای با دکتر جو ویتالی	۲۲۴
پیوست ث: پرسش و پاسخ در باب محدودیت صفر	۲۶۴
پیوست ج: دکتر هولن با کودک درون شما ملاقات می‌کند	۲۷۰
پیوست چ: فهرست رهایی با هواپونوپونو	۲۸۳
پیوست د: داستان‌های موفقیت، عمل به الهامات الهی	۳۱۲
درباره‌ی نویسنده	۳۵۳

پیش‌گفتار

تجربه‌ی من با مورنا سیمثونا

وقتی جو ویتالی از من خواست تا از تجربه‌ام با مورنا سیمثونا، کاهونا لاپائو^۱ برایش بگویم بلافاصله آرامش عمیق و احساس سبکی‌ای که در حضور مورنا تجربه می‌کردم، سرتاپای وجودم را فرا گرفت. او انسانی باشکوه بود، مرا به یاد مادربزرگ مادری‌ام آهلیا می‌انداخت که مرا در شیلی بزرگ کرد و عشق بی‌قید و شرطش را به من هدیه داد.

البته برای پی بردن به خاص بودن مورنا نیازی نبود زیاد در کنارش باشید. او جاری بود، طبیعت در اطرافش تغییر می‌کرد. همیشه هر جایی که نیاز به کمک بود داوطلب می‌شد. طوری به شما نگاه می‌کرد که گویی چیزی فراتر از بدن فیزیکی‌تان را می‌بینید. او به معنای واقعی کلمه شفادهنده بود.

مورنا در سال ۱۹۸۴ برای زندگی به ایالت نامتمرکز ما، لا جولا فارمز رود^۲، منطقه‌ای انحصاری در لا جولای (ایالت سن‌دیگو) کالیفرنیا آمد.

در آن ملک چهار خانه‌ی مجزا وجود داشت و یکی از آنها کلبه‌ی بامزه‌ی کوچکی بود که مورنا در آن سه ماه زندگی کرد.

پس از گذشت چند هفته از اقامت او در آنجا هر کسی از کنار ملک‌مان عبور می‌کرد می‌پرسید که آیا باغبان جدیدی استخدام کرده‌ایم یا در چشم‌انداز ملک تغییری ایجاد کرده‌ایم. همه‌چیز بی‌نهایت سرزنده و مملو از زندگی بود. طبیعت در اطراف او تغییر می‌کرد و سر تعظیم فرود

۱ کاهونا لاپائو در ادبیات بومی هاوایی به کشیشی گفته می‌شود که با کلمات شفا می‌بخشد و حافظ رازهاست. م

می‌آورد. این تجربه‌ی ماورائی من در اوایل دهه‌ی سوم زندگی‌ام بود، زمانی که تازه داشتم چیزهایی در مورد اصول کلی معنوی، که از ازل بر زمین حاکم بوده فرا می‌گرفتم.

گاهی وقتی از تورهای گردشگری «پول و شما» برمی‌گشتم او به وجودم شفای به‌خصوص و پیشرفته‌ای از هواپونوپونو می‌داد تا انرژی‌ام پاکسازی شود. پس از این پاکسازی احساس می‌کردم استحمام کرده‌ام. واقعا الهی بود. مورنا مدام مرا تشویق می‌کرد که با اجرای این روش و تکرار کلمه‌ی هواپونوپونو انرژی‌ام را پاک نگه‌دارم. قطعا مورنا خاص بود.

او از تیره‌ای از کاهوناها است و تصمیم گرفته برای کمک به رهایی افراد از تروماها و وقایع غمگین گذشته که در ناخودآگاهشان ثبت شده و هر لحظه از زندگی‌شان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، روش تاثیرگذار هواپونوپونو را که از آموزه‌های باستانی روش هونای مردمان هاوایی گرفته شده به‌روز کند.

تصمیم مورنا برای فاش کردن رازی که هاواییایی‌ها تا چندین نسل آن را به‌صورت رازی خاموش نگه‌داشته بودند از محبوبیت او در برخی جوامع کاست و برخی گروه‌ها او را طرد کردند. مورنا عاشق انسان‌ها بود، سعی داشت به همه کمک کند تا از شر رفتارهای ناخودآگاهشان خلاص شوند و لایه‌های زیرین ضمیر ناخودآگاهشان را پاک کنند. او شجاع بود و به هدفش کاملا آگاهی داشت.

غایت او این بود که به مردم بیاموزد چطور از محدودیت‌های خود رهایی یابند، چطور غل و زنجیرهای آکا را که طی سالیان سال به وجود آمده از هم بگسلند و با خانواده‌ی درون خود هم‌آواز شوند.

آماکوا: آ آ به معنای استحمام یا شنا کردن، و ماکوا به معنای پدر.

مجموعاً به معنای غسل داده شدن توسط روح مقدس، و در درون خود اوست.

یوهان: مادر (ذهن خودآگاه)

یونی هیپیلی: فرزند (ذهن ناخودآگاه)

دریافتم که صرف ادای واژه‌ی هواپونوپونو فضا پاکسازی شده و وجودم بلافاصله پاک می‌شود. اما اجازه بدهید برایتان بگویم که اولین بار چطور مورنا را ملاقات کردم.

دوست عزیزم که در هیلو^۱ واقع در بیگ‌آیلند^۲ بزرگ شده اولین بار مرا با مورنا و کلاس هواپونوپونوی که او حدوداً در سال ۱۹۸۳ با دکتر استن هالیاکالا^۳ (انسان باشکوه دیگری که اکنون با نام دکتر هولن شناخته می‌شود) در لس‌آنجلس برگزار می‌کرد، آشنا کرد.

به گمانم این اتفاق در ماه نوامبر رخ داد؛ ماه مورد علاقه‌ی من! نه به‌خاطر تولدم بلکه به این دلیل که این ماه در سرتاسر جهان، ماه زیبایی است. در این ماه زیبا مردم در نیمکره‌ی شمالی، باییز را زندگی می‌کنند و در نیمکره‌ی جنوبی، بهار را جشن می‌گیرند.

اوقات بسیار خاصی بود، آخر هفته‌ای فراموش‌نشده‌ی... در آن کلاس، افراد فوق‌العاده از اقشار مختلف حضور داشتند. افرادی از هالیوود مانند لسلی آن وارن^۴ بازیگر که در برنامه‌ی تلویزیونی ویل و گریس^۵ در نقش عاشق پدر ویل ظاهر شد. او واقعاً دوست‌داشتنی است.

گروه جالبی بود و قطعاً ما در طول این سه روز پاکسازی و گسستن زنجیرهای آکا که در نتیجه‌ی بستگی‌هایمان با افراد، مکان‌ها و اشیاء به‌وجود آمده با هم پیوند عمیقی برقرار کردیم. این گسستن، نیازمند تهیه‌ی فهرست‌هایی بود. فهرست‌هایی از نام افراد که شامل تک‌تک

1 Hilo

2 Big Island of Hawaii

3 Stan HaleakalaDr.

4 Leslie Ann warren

5 Will & Grace

اشخاصی می‌شد که با آنها به‌نوعی ارتباط برقرار کرده بودیم و روی ما تاثیر گذاشته بودند و به یادشان می‌آوردیم؛ مکان‌هایی که در آنجا زندگی کرده بودیم، وسایل نقلیه‌ای که با آنها سفر کرده بودیم، موقعیت‌هایی که در آنها لطمه خورده بودیم و همچنین افرادی که به آنها لطمه زده بودیم، و هر تجربه‌ی تحقیرآمیزی که یادمان می‌آمد. از ما خواستند تمام احساس شرم، سرزنش و حس گناهی را که در ناخودآگاهمان به این سو و آن سو می‌کشاندیم روی کاغذ بیاوریم.

فضایی که به‌وجود آمده بود در برخی لحظات به آدم حس عدم راحتی می‌داد، اما تجربه‌ی جالبی بود، به‌خصوص نوشتن نام کسانی که با آنها رابطه‌ی صمیمی داشتیم. آنجا بود که به عظمت و اهمیت مراقبت از انرژی‌هایمان پی‌بردم؛ برقرار کردن رابطه‌ی نزدیک با یک فرد، بهترین راه برای جذب به‌تنها انرژی خود او، بلکه انرژی تمام افرادی است که تا آن زمان با او صمیمی بوده‌اند.

مورنا و استن، معلمان فوق‌العاده‌ای بودند. آنها با بازگویی داستان‌ها و ماجراهای فوق‌العاده از افرادی که سالیان سال به آنها کمک کرده بودند، ما را آموزش می‌دادند. چیزهای زیادی برای تعریف کردن هست اما یکی از موارد جالب این بود که مورنا از بازیگر تام سیلک^۱ ستاره‌ی برنامه‌ی تلویزیونی «مگنوم پی آی»^۲ که در هاوایی تهیه شده، خوشش می‌آمد.

مورنا دائما او را پاکسازی می‌کرد. من اولین بار یک‌سال قبل تام را در هاوایی ملاقات کرده بودم و تمام مدت با خودم می‌گفتم تام خیلی خوش‌شانس است که کسی مثل مورنا دارد مدام پاکسازی‌اش می‌کند.

وقتی تام برای مدت چند سال از کانون توجه مردم فاصله گرفت تا در کنار همسر جدید و فرزندش زندگی آرامی را تجربه کند مدام با خودم فکر می‌کردم که نکند مناجات هواپونوپونو در او اثر نکرده! حالا خیلی

1 Tom Selleck

2 Magnum PI

خوب است که می‌بینیم او دوباره با بازی در سریال تلویزیونی «خون‌های آبی»^۱ به میدان برگشته.

مورنا این نکته را با ما درمیان گذاشت که بازیگرها، افراد معروف، ستاره‌های ورزش و سیاستمداران که همیشه در مرکز توجه مردم قرار دارند از لحاظ سطح انرژی به طرز خاصی در خطرند چرا که مردم، انرژی‌هایشان را به‌سوی آنها روانه می‌کنند. این افراد ممکن است در نتیجه‌ی توجه عموم، انعکاس‌های جنسی، انعکاس‌های مثبت و منفی و افکار طرفداران‌شان، میلیون‌ها زنجیر آکا داشته باشند که نیروی حیات‌شان، قدرت شخصی‌شان و وضوح‌شان را از بین ببرد.

آه تعجب‌آور بود! با خودم گفتم نکند به همین خاطر است که افرادی مثل مرلین مونرو که بمبیل جذابیت هستند، زندگی سختی دارند و شروع کردم به متفاوت دیدن مسائل، و بعد از آن آخر هفته، زندگی‌ام تغییر کرد؛ گویی استحمای کرده بودم که مرا برای تمام عمرم شست‌وشو داده و تطهیر کرده بود... انرژی‌ام برای همیشه پاکسازی شده بود و حس می‌کردم دیگر مسئولیت من است که آن را پاک و مطهر نگه‌دارم. من همیشه نسخه‌ی خلاصه شده‌ی هواپونوپونو را به همراه دارم. این یادداشت از دهه‌ی هشتاد تا به امروز پشت تقویم رومیزی‌ام قرار گرفته. کپی‌های متعددی از آن گرفته‌ام و در کامپیوتر، آئپد و آیفونم ذخیره کرده‌ام. ما آموخته‌ایم که کتاب هواپونوپونویمان را همیشه در ماشین باز نگه‌داریم تا در ناخودآگاه ماشین نفوذ کند و خود را پاک نگه‌دارد. من نمی‌توانم حتی یک لحظه فکر کنم که این کار بی‌اثر بوده، چون بعد از یک تصادف جزئی در سال ۱۹۷۶ (قبل از آشنایی‌ام با هواپونوپونو) تاکنون تصادف نکرده‌ام.

من در سفرهایم به جاهای مختلف دنیا، روش هواپونوپونو را به‌کار گرفته‌ام به‌جز بالی (در اندونزی). آنجا هم اجرای آن را آغاز کردم و

احساس عجیبی به من گفت نه. بعدها متوجه شدم که این راهنمایی کاملاً درست و بجا بوده است. بالی سنن خاص خودش را دارد، انرژی خاص خودش را دارد. بهتر است به راهنمایی‌های درون‌مان گوش بدهیم. آخرین باری که با مورنا صحبت کردم اواسط سال ۱۹۸۹ بود. من و شریک شغلی آن‌روزهایم، رابرت تی. کیوساکی^۱ (نویسنده‌ی سری پدر پولدار، پدر بی‌پول^۲) به بیگ‌آیلند در هاوایی برگشته بودیم تا برای کارآفرینان موفق در منطقه‌ای که آن‌زمان به کُنا سرف ریزورت^۳ شهرت داشت (از آن زمان نام این منطقه بارها تغییر کرده) در ملکی باشکوه کنار خلیج کِیاهو^۴ یک دانشکده‌ی کسب و کار تاسیس کنیم.

من با مورنا تماس گرفتم و از آنجا که می‌دانستم بیگ‌آیلند را دوست دارد از او خواستم با پروا^۵ به آنجا بیاید و سمینار هواپونوپونو برگزار کند. او گفت: «عزیزم، من خیلی خسته‌ام... حالم به خوبی قبل نیست... خودتان این کار را بکنید.»

بهت‌زده شدم. این کاهونای بزرگ از من می‌خواست که روش هواپونوپونو را به‌طور جمعی در برابر گروهی از کارآفرینان موفق اجرا کنم.

مردد بودم و به‌خاطر اجرای چنین عبادتی به‌شدت احساس مسئولیت می‌کردم. مورنا به من اطمینان داد که کل منطقه (خلیج، تفرجگاه و بیگ‌آیلند) برای دریافت این مناجات آماده است و جای هیچ نگرانی نیست و اطمینان داد که کار، عالی پیش خواهد رفت.

من هم با آرامش و آمادگی، کارم را عالی انجام دادم. مگر می‌شود با هواپونوپونو کاری را انجام داد و آن کار، عالی نشود؟!

من از آن زمان تمام تمرینات هواپونوپونو را چه در کلاس‌هایمان و چه در جاهای دیگر اجرا می‌کنم. سرمان شلوغ شده و بسیار موفق بوده‌ایم. دیگر گفت‌وگوی حضوری با مورنا نداشتم. چند سال بعد متوجه شدم که

1 Robert T. Kiyosaki

2 Rich Dad, Poor Dad

3 Kona Surf Resort

4 Keauhou

او اوایل سال ۱۹۹۲ از دنیا رفته. با وجود اینکه اندوهگین بودم که دیگر نمی‌توانم تلفن را بردارم و با او صحبت کنم، شفا بخشی‌های بی‌نظیرش را دریافت کنم و یا شاگردی‌اش را بکنم، اما هنوز می‌توانستم مثل همیشه وجودش را احساس کنم.

او همیشه در زندگی‌ام نماد قدرتی باشکوه بوده و هست. خوب می‌دانم که آموزه‌های او و دکتر ایهالیا کالا و مناجات‌ها تاثیر فوق‌العاده مثبتی بر زندگی و کارم داشته‌اند.

بخشی از مناجات آرامش من:

بر تو باد آرامش، تمام آرامش من
آرامشی که من است، آرامشی که من هستم
آرامشی برای همیشه، حالا و تا ابد و حتی فراتر از آن
آرامش من که به شما می‌بخشم
آرامش من که برایتان به میراث می‌گذارم
نه آرامش جهان بلکه فقط آرامش من
آرامش من

مورنا به ما یاد داد که وقتی سوار اتومبیل، هواپیما، قطار یا هر وسیله‌ی نقلیه‌ی دیگری می‌شویم در ذهن‌مان آن را احاطه شده با سیصد میلیون عبارت «آرامش من» ببینیم. من خصوصا وقتی سوار هواپیما هستم این را در ذهنم مجسم می‌کنم و بعد در خوابی آرام غوطه‌ور می‌شوم... می‌دانم که مورد حمایت و هدایت هستم.

می‌توانم داستان‌های فراوانی از هواپونوپونو برایتان بگویم، بسیار بیشتر از آنچه در این کتاب می‌گنجد، اما تمام داستان‌هایم بر این امر صحنه خواهند گذاشت که مناجات هواپونوپونو در طی سی سال گذشته نیروی

هدایتگر و محافظ من بوده است. کلمه‌ی هواپونوپونو دائما بر لبانم جاری است. از آن در شادی و غم استفاده می‌کنم.

می‌دانم که هم‌راستا بودن خانواده‌ی درونی‌ام برای آرامش ذهنم ضروری است؛ وضوح ذهنی‌ای که برای اداره‌ی یک سازمان موفق جهانی بدان نیاز دارم، برای جلب نظر شرکای فوق‌العاده‌ی کاری که از چند دهه پیش با آنها همکاری دارم، برای جذب افراد حیرت‌انگیزی که در دوره‌هایمان تدریس می‌کنند، برای جذب شرکت‌کنندگانی که در دوره‌ها حضور به هم می‌رسانند، برای شبکه‌ی فوق‌العاده‌ی جهانی‌ای که دارم و برای عشق ورزیدن به عزیزانم و گره خوردن با آنها.

موفقیت و ثروت من قطعا حاصل تلاش بی‌شائبه است، و همچنین استفاده از اصول کسب و کار و هشیاری‌ای که آموزش می‌دهم. شکی نیست بادی که زیر بال‌هایم می‌وزد و مرا به پیش می‌راند هواپونوپونو است و بس.

برای شما هم همین آرزو را دارم.

نقل قولی از پایان مناجات:

امیدوارم بتوانم کسانی را که با هواپونوپونو عجین شده‌اند، دائما متبرک کنم.

ما آزادیم و کار، انجام شده! اکنون در آغوش خالق الهی جای گرفته‌ایم.

با تقدیم عشق و آرامش

دیم دی سی کوردوا

مدیر اجرایی - دانشکده‌ی موفقیت کسب و کار برای کارآفرینان

دوره‌ی پول و شما

مقدمه

در ابتدا

می‌توانیم از روح الهی که ذات وجودی ما را می‌شناسد درخواست کنیم که تمام افکار و خاطراتی را که در این لحظه سد راهمان می‌شوند، شفا ببخشد.

مورنا سیمثونا

در اشتباه بودم! سخت در اشتباه بودم! وقتی نوشتن کتاب «محدودیت صفر» را به پایان رساندم انتظار داشتم جهان از من سپاسگزار باشد. می‌دانستم که این کتاب مایه‌ی الهام بود، می‌دانستم که معجزه‌وار بود و باید با نگارش آن، این راز را بازگو می‌کردم.

فکرش را هم نمی‌کردم که عده‌ای از آن بدشان بیاید، و همین‌طور از من. ولی دکتر هولن خوب می‌دانست. وقتی به او گفتم که کتاب‌مان تکمیل شد گفت: «وقتی بیرون بیاید افراد رفتارهای بدی از خودشان نشان خواهند داد». متوجه منظورش نمی‌شدم. اما او از من داناتر بود، در لحظه زندگی می‌کرد، آینده را می‌دید. کل ماجرا در برابر دیدگانش چون کتابی گشوده بود، و من چه؟ گمشده‌ای در تاریکی ابهام. و وقتی آفتاب از پشت ابر بیرون آمد، نور آن چشمانم را آزرده.

به دو دلیل تصمیم گرفتم این کتاب (که تکمیل‌کننده‌ی کتاب قبلی است) را بنویسم؛ در وهله‌ی اول برای اینکه پیام محدودیت صفر و اتفاقی را که افتاده بود بیشتر باز کنم و شرح دهم؛ دوم برای اینکه روش‌های پیشرفته‌تری از هواپوئوپوئوی اصیل را با شما درمیان بگذارم.

من نظر دکتر هولن را در مورد تصمیمم جویا شدم. تمایلی نشان نداد چرا که بزرگان هواپوئوپوئو او را به‌خاطر آشکار کردن اسرارشان سرزنش

کرده بودند و او نمی‌خواست این اتفاق دوباره بیفتد. او می‌تواند با پاک کردن، دنیا را تغییر بدهد اما من می‌خواستم ریشه و پایه را از بین ببرم. هنوز می‌خواستم دنیا هرچه بیشتر در مورد این روش حیرت‌انگیز بداند. پس تصمیم گرفتم این بار این کتاب را تنها و بدون کمک او بنویسم. اجازه بدهید قبل از اینکه وارد مبحث اصلی این کتاب شویم تصویری کلی از نقطه‌ی شروع ماجرا به شما ارائه بدهم. ماجرا به قبل از چاپ محدودیت صفر برمی‌گردد. پیش از آنکه دست‌نویس این کتاب را تقدیم ناشر کنم، کتاب در آمازون به یکی از پرفروش‌ترین‌ها تبدیل شده بود. چطور؟ این فروشگاه معروف اینترنتی، عنوان کتاب را در لیست کتاب‌هایی که به‌زودی چاپ خواهند شد قرار داده بود. اما از قرار معلوم گزیده‌ای از آن برای مدت حداقل یک‌سال در اینترنت دست به دست می‌چرخید. میلیون‌ها نفر این گزیده را خوانده بودند و عده‌ی زیادی کتاب را پیش از چاپ سفارش داده بودند، طوری که این کتاب قبل از اینکه توسط ناشر دریافت شود به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها تبدیل شده بود. در زیر مقاله‌ای را آورده‌ام که در سال ۲۰۰۵ دست به دست در دنیای مجازی می‌چرخید و باعث شده بود میلیون‌ها نفر خواهان کتاب شوند:

عجیب و غریب‌ترین درمانگر دنیا

سه سال پیش شنیدم در هاوایی درمانگری هست که یک بخش پر از مجرمان روانی را بدون هیچ‌گونه ملاقاتی با آنها یا معاینه‌شان شفا داده است. گویا این روان‌شناس، اطلاعات بیماران بخش را مطالعه می‌کرده و بعد به درون خود می‌نگریسته تا ببیند چطور باعث به وجود آمدن این

بیماری در آن افراد شده. همچنان که او بر روی خود، کار می کرده این بیماران هم شفا پیدا می کردند.

وقتی اولین بار این ماجرا را شنیدم گمان کردم افسانه است. آخر چطور ممکن بود کسی بتواند با شفا دادن خود، دیگران را شفا ببخشد. حتی خبره ترین اساتید خودیاری هم نمی توانستند بیماران مجرم را درمان کنند. اصلا با عقل جور در نمی آمد. منطقی نبود. پس ترجیح دادم بی خیال شوم. اما یک سال بعد دوباره در این مورد چیزهایی شنیدم. شنیدم که آن درمانگر از روش درمانی هاوایی به نام هاوونوپونو کمک می گرفته. تا آن زمان چنین چیزی به گوشم نخورده بود. پس این بار آن را در گوشه ی ذهنم نگه داشتم. اگر داستان واقعی باشد چه؟ باید در موردش بیشتر تحقیق می کردم.

همیشه مسئولیت کامل را مسئول دانستن خود در برابر افکار و رفتار خودم می دانستم و بقیه ی امور را خارج از کنترل خود می پنداشتم. فکر می کنم برداشت اکثریت مردم از مسئولیت کامل همین است. ما مسئول آنچه خودمان انجام می دهیم هستیم نه مسئول آنچه دیگران انجام می دهند. این درمانگر هاوایی که توانسته بود بیماران روانی را شفا بدهد مرا با دیدگاه کمال یافته ای از مفهوم مسئولیت تام آشنا کرد.

نام او دکتر ایپالیا کالا هولن بود. اولین گفت و گوی تلفنی بین ما حدود یک ساعت به طول انجامید. من در این مکالمه ی تلفنی از او خواستم کل ماجرای کارش را به عنوان درمانگر در آن بیمارستان به طور مفصل برایم تعریف کند. او نیز این طور توضیح داد که به مدت چهار سال در بیمارستان ایالتی هاوایی کار می کرده. او گفت بخشی که در آن از مجرمان روانی مراقبت می شد واقعا خطرناک بود. روان شناسان بخش هر ماه از کار استعفا می دادند و مدام افراد جدید جایگزین می شدند. کارکنان

دائما مرخصی پزشکی می گرفتند و یا به سادگی از کار کناره می گرفتند. افراد با ترس و لرز در بخش رفت و آمد می کردند، نگران بودند که مبادا مورد حمله ی بیماران قرار بگیرند. آنجا جای خوشایندی نبود، نه برای زندگی، نه کار، و نه حتی عیادت.

دکتر هولن به من گفت که هرگز آن بیماران را ندیده و فقط پذیرفته بود که دفتری داشته باشد و در آن پرونده های بیماران را مطالعه کند. او پرونده ها را می خواند و روی خودش کار می کرد و در حالی که روی خودش کار می کرد بیماران یکی پس از دیگری بهبود پیدا می کردند.

دکتر هولن گفت: «پس از گذشت چند ماه، بیمارانی که در غل و زنجیر بودند اجازه پیدا کردند آزادانه در بخش رفت و آمد کنند. گروهی از بیماران که تحت درمان شدید دارویی بودند بعد از مدتی دوزهای بسیار پایین تری را مصرف کردند و آنهایی که هیچ امیدی به رهایی شان نبود یکی پس از دیگری مرخص شدند.»

من بهت زده بودم او ادامه داد: «اما تغییرات به اینجا ختم نشد. به مرور زمان، کارکنان با انگیزه سر کارشان حاضر می شدند. میزان غیبت ها و استخدام نیروی جدید به شدت کاهش پیدا کرد. دیگر بیش از نیازمان نیروی کار داشتیم چرا که بیماران یکی پس از دیگری مرخص می شدند و کارکنان هم همگی سر کارشان حاضر بودند. حالا دیگر آن بخش بسته شده است.»

اینجا بود که باید آن سؤال فوق العاده ارزشمند را می پرسیدم: «چه کاری در درونت انجام دادی که باعث شد مردم تغییر کنند؟»

گفت: «فقط آن بخش از وجودم را که آن مشکلات را در آنها به وجود آورده بود، پاک کردم.»

متوجه نمی شدم.

او این طور توضیح داد که پذیرفتن مسئولیتِ تامِ هر آنچه در زندگی تان است، بدین معناست که مسئولیتِ هر آنچه را در زندگی تان وجود دارد صرفاً به این دلیل که در زندگی شماست برعهده بگیرید؛ به معنای ساده تر تمام جهان مخلوق شماست.

اوه! هضم این مسئله سخت است. پذیرفتن مسئولیتِ چیزی که خودم می گویم یا انجام می دهم یک چیز است و قبول مسئولیتِ گفتار و رفتار دیگران در زندگی ام یک چیز دیگر. اما از طرفی واقعیت این است که اگر بنا باشد به طور تمام و کمال مسئولِ زندگی تان باشید بایستی مسئولیتِ هر آنچه را می بینید، می شنوید، می چشید یا لمس می کنید یا به هر شکلی تجربه می کنید هم عهده دار شوید چون این اتفاقات در زندگی شما رخ می دهد. این بدین معناست که فعالیت های تروریستی، رئیس جمهور، اقتصاد و هر آنچه تجربه می کنید و برایتان خوشایند نیست برای شفا محتاج شماست. به بیان دیگر اینها چیزی نیستند جز انعکاسی از درون شما. مشکل از آنها نیست، بلکه از خود شماست و برای تغییر آن، ابتدا باید خودتان تغییر کنید.

می دانم که درک کامل این مسئله دشوار است، چه برسد به پذیرفتن و در عمل زیستن آن. سرزنش کردن خودتان بسیار آسان تر از پذیرفتن مسئولیتِ تمام و کمال امور است، اما وقتی بیشتر در این باره با دکتر هولن صحبت کردم متوجه شدم که شفا دادن به زعم او و در هواپونوپونو به معنای «به خود عشق ورزیدن» است. اگر می خواهید زندگی تان پیشرفت کند باید آن را شفا ببخشید. چنانچه می خواهید کسی را درمان کنید حتی یک مجرم روانی را باید این کار را از طریق شفا دادن خودتان انجام بدهید.

از دکتر هولن درباره‌ی نحوه‌ی شفا دادن خودش پرسیدم، از اینکه وقتی پرونده‌های بیماران را مطالعه می‌کرد دقیقا چطور روی خودش کار کرده است. در جواب گفت: «تمام مدت می‌گفتم متأسفم، دوستت دارم، بارها و بارها.»

«همین؟»

«بله، همین!»

گویی دوست داشتن خودتان بهترین راه برای بهبود شماست. این گونه همزمان با بهبود خودتان، دنیای‌تان نیز شفا پیدا خواهد کرد. اجازه بدهید مثال کوتاهی از تاثیر این روش بیاورم؛ یک‌روز شخصی ایمیل ناراحت‌کننده‌ای برایم فرستاد. در گذشته در چنین موقعیت‌هایی روی گره‌های عاطفی خودم کار می‌کردم یا سعی می‌کردم دلیل فرستادن چنین پیام مزخرفی را از طرف مقابل جویا شوم. اما این بار سعی کردم از روش دکتر هولن استفاده کنم. پس در سکوت، مدام با خودم تکرار می‌کردم «متأسفم»، «دوستت دارم». این را خطاب به شخص خاصی نمی‌گفتم، بلکه صرفا روح عشق را در خود برمی‌انگیختم تا آن گره را در درونم که باعث به‌وجود آمدن شرایط بیرونی شده بود شفا بدهد.

ظرف یک‌ساعت ایمیل دیگری از همان شخص به دستم رسید. او بابت پیام قبلی‌اش عذرخواهی کرده بود! من حتی در پاسخ به ایمیل او پیامی ننوشته بودم، بلکه با گفتن «دوستت دارم» چیزی را که در درونم بود و باعث به‌وجود آمدن آن مشکل شده بود حذف کردم.

بعدها در یک کارگاه آموزشی هواپونوپونو که دکتر هولن برگزار می‌کرد شرکت کردم. او اکنون هفتاد ساله است و یک عارف پیشکسوت محسوب می‌شود، تا حدودی هم گوشه‌گیر است.

دکتر هولن از کتابم «عامل جذب»^۱ تعریف و تمجید کرد و گفت همچنان که خودم را رشد می‌دهم، ارتعاشات کتابم هم بالا خواهد رفت و افراد هنگام مطالعه‌ی آن، این امواج را حس خواهند کرد؛ به عبارتی همچنان که من رشد می‌کنم خوانندگانم هم رشد خواهند کرد.

پرسیدم: «کتاب‌هایی که پیش از این فروخته شده و رفته‌اند چطور؟» گفت: «آنها جایی نرفته‌اند، هنوز در درون تو هستند.» و یکبار دیگر با حکمت اسرارآمیزش مدهوشم کرد.

یعنی آن بیرونی وجود ندارد!

شرح کامل این روش پیشرفته با عمقی که درخور آن است یک کتاب کامل می‌طلبد. پس به این جمله بسنده می‌کنم که هر زمان خواستید چیزی را در زندگی‌تان پیاده بپخشید فقط به یک‌جا چشم بدوزید: درون‌تان! هر بار با عشق به درون خود بگردید.

مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۵ چاپ شد دنیا را آماده‌ی دریافت محدودیت صفر کرد و آن را قبل از چاپ، به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها تبدیل کرد. البته وقتی کتاب در جولای ۲۰۰۷ بیرون آمد بلوا به پا شد و حواشی زیادی هم پیش آمد.

افراد درحالی که فقط قسمت‌هایی از مطلب را خوانده بودند نقدهایشان را از آن به اشتراک گذاشتند، درحالی که هنوز برای قضاوت خیلی زود بود. دوستان قدیمی‌ام، افرادی که از چند دهه قبل در روزهای سخت زندگی‌ام در هاوستن با آنها دوست بودم، افرادی که از طریق کار یا مشاوره به آنها کمک کرده بودم، مرا سخت کوبیدند. مرا به سرهم کردن داستان متهم کردند. آنها گفتند که دکتر هولن شخصیتی ساختگی و

۱ The Attractor Factor؛ کتاب حاضر با عنوان عامل جذب به ترجمه خانم عادلہ عباسی

توسط انتشارات کتیبه پارسی به چاپ رسیده است.

خیالی است و ماجرای شفا یافتن مجرمان روانی توسط او، افسانه‌ای بیش نیست. گفتند که من اسرار یک سنت هاوایی را به پول فروخته‌ام. عده‌ای هم گفتند سعی می‌کنم با فروختن کتابی که هیچ رازی در آن نیست پول دریاورم.

نمی‌توانستم به خودم مسلط باشم. رنجور، شوکه و گیج شده بودم. حس می‌کردم دارم قربانی می‌شوم و هواپونوپونو باید به من قدرت ببخشد.

آخر مردم چطور به این نتایج رسیده بودند؟ بالاخره من و دکتر هولن اوقات زیادی را با هم گذرانده بودیم، کارگاه‌های آموزشی برگزار کرده بودیم، با هم عکس گرفته بودیم، برنامه‌ی رادیویی اجرا کرده بودیم و نسخه‌ای صوتی از کتاب محدودیت صفر را منتشر کرده بودیم. به‌علاوه فیلم‌های کوتاهی از ما در یوتیوب هست. ما تمام این کارها را با هم انجام داده بودیم. مشخص است که او وجود داشت و دارد.

کسانی که کتاب را نخوانده بودند و نمی‌توانستند خوانده باشند، چون هنوز چاپ نشده بود هم از سویی اضافه شدند. شروع کردند به نقد کتاب، و نسبت به من و کتابم ابراز تنفر کردند. به من لقب‌ها نسبت دادند و مرا در لیست سیاه مخاطبان ایمیل‌شان قرار دادند. ویروس کامپیوتری ایجاد کردند و اسم من را بر روی آن گذاشتند و خیلی کارهای دیگر...

اما از سوی دیگر، طرفداران بی‌شمار من و کتابم هم بودند. محدودیت صفر به محض چاپ، رسماً در لیست پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفت. هزاران و شاید میلیون‌ها نفر روش ساده‌ی شفابخشی با آن را فراگرفتند و زندگی‌هایشان را دگرگون کردند. افراد نه‌تنها این روش را برای امور شخصی خود به‌کار بردند بلکه آن را در مدارس، زندان‌ها و بیمارستان‌ها آموزش دادند و شاهد آثار معجزه‌وار آن شدند. کتابم به زبان‌های دیگر ترجمه شد. از من برای سخنرانی در کشورهای مختلف دعوت شد. تعداد

حاضرین در کارگاه‌های آموزشی دکتر هولن از سی نفر به بیش از هشتصد نفر در یکی از کارگاه‌ها رسید. دکتر هولن تبدیل به یک استاد روحانی شد و هواپونوپونو رواج پیدا کرد.

اما همه چیز به این خوبی و خوشی نبود. بهترین دوستم مرا به باد انتقاد گرفت. همسرش ایمیل نامهربانانه‌ای به لیستی از مخاطبان که به ایجاد آن کمک کرده بودم فرستاد و مرا تحقیر و متهم کرد. این کارش به طرز غیرقابل تصویری دردناک بود. قطعاً از ته دل نبود. مشخص بود که آنها در حال تجربه‌ی عشق، بخشایش، هواپونوپونو یا هر روش دیگری نبودند.

اما چرا این اتفاق‌ها افتاد؟

یکی از دوستانم می‌گوید: «موفقیت، سرزنش می‌آورد». من این را یک باور می‌نامم و دکتر هولن آن را یک برنامه. اما اقرار می‌کنم که وقتی مهم‌ترین کتاب زندگی‌ام را نوشتم و به چاپ رساندم اتفاق خاصی افتاد. می‌توانم آن را فرصتی برای پاک کردن و پاکسازی خودم بنامم اما به‌نظرم خیلی بیشتر از اینهاست.

وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، به این باور می‌رسم که تمام این اتفاقات، تسهیل‌گر بیداری‌ام بوده‌اند.

در محدودیت صفر نوشته‌ام که بیداری سه مرحله دارد، اما به‌نظر می‌آید که این دیدگاه کامل نیست چرا که بیداری در واقع شامل چهار مرحله است. مرحله‌ی چهارم پا را فراتر از محدودیت صفر گذاشته و وارد مرحله‌ای می‌شود که در آن روح الهی از طریق شما زندگی می‌کند. در این کتاب تمامی مراحل را به تفصیل شرح خواهم داد.

من بعد از نوشتن و چاپ محدودیت صفر حس می‌کردم به‌نحوی به عملکرد زندگی واقف شده‌ام، اما آن قدر تجارب تلخ برایم رخ داد که بیشتر حس یک قربانی را داشتم. تمام این اتفاقات مرا به درکی از تسلیم

و به اهمیت پاکسازی مداوم با هواپونوپونو رساند. امروز من با معجزه‌ی
روشنگری خوب آشنا هستم.

اگر می‌خواهید در مورد هواپونوپونوی ناب بیشتر بدانید و ادامه‌ی مطالب
کتاب قبلی‌ام را دنبال کنید درست آمده‌اید.

اگر در مورد ریشه‌های هواپونوپونوی مدرن کنجکاوی و می‌خواهید
بدانید که استاد به‌ظاهر دیوانه‌ی دکتر هولن که بود، پاسخ سئوالات خود
را در این کتاب خواهید یافت.

اما خودتان را آماده کنید؛ اگر فکر می‌کنید «محدودیت صفر» فریبی
بیش نیست صبر کنید؛ «حضور در وضعیت صفر» را تا انتها بخوانید؛ این
کتاب مو به تن‌تان سیخ می‌کند و دنیای‌تان را می‌لرزاند، به چلق و
چولوق می‌اندازد و زیر و رو می‌کند!

اگر آماده‌اید ورق بزنید،
منتظر معجزات باشید.

سپاس

آ آ آکوا

دکتر جو ویتالی

سوار بر هواپیما در ارتفاع ۳۵ هزار فوتی

آگوست ۲۰۱۳